

هو العليم

مروری بر بحث تجرّی

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه هفدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تأثیر اجتناب‌ناپذیر محیط تربیتی در

شکل‌گیری عقاید انسان

... شخص در محیطی است که آن محیط تربیتی

او اقتضاء می‌کند یک‌نحوه تفکر داشته باشد که آن

تفکر با مبانی شرع وفق نداشته باشد؛ من باب‌مثال از

ابتدای حجاب باشد و یا تفکرش این باشد که خمس

و زکات و امثال‌ذلک را از ابتدا انکار کند. الآن افراد

زیادی هستند که خمس نمی‌پردازند، تفکرشان این

است، انکار خمس می‌کنند و می‌گویند که خمس را

آخوندها درآوردند. انکار خمس می‌کنند اما

درعین‌حال به فقرا خیلی کمک می‌کنند؛ حتی اگر

شما نگاه کنید، می‌بینید که بیش از آن مقداری که

خمس بر آنها تعلق می‌گیرد انفاق می‌کنند.

استضعاف فکری و بدوی، دو دلیل برای عدم

پرداخت وجوهات شرعی

حالا آیا ما بگوییم که اینها مرتد هستند چون

انکار خمس می‌کند؟! ضروری دین را انکار می‌کند؟! نه، او در محیطی قرار گرفته است که آن محیط برای او استضعاف ایجاد کرده است، حقیقت دین و حقیقت این حکم برای او بیان نشده است. به مقتضای انسانیت و نوع دوستی که دارد، به مقتضای آن صفات کمالیه‌ای که در وجود او هست، به مقتضای جود و امثال ذلک که در او هست به فقرا کمک می‌کند، به مستمندان کمک می‌کند، حالا عنوان خمس را ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم که این فرد مرتد است چون در اینجا انکار خمس می‌کند.

یا اینکه استضعاف، استضعاف فکری باشد و استضعاف بدوی نباشد؛ مثلاً شخصی است که واقعاً در ابتدا به خمس و امثال ذلک معتقد بوده است ولی بعداً در موقعیتی قرار می‌گیرد که این موقعیت برای او تبدل ذهنی به وجود می‌آورد. من باب مثال نمی‌داند که این خمس را باید به چه کسی پردازد! به این شخص پرداخت و بعد دید که این شخص، آدم کلکی ازکار درآمد، به شخص دیگری پرداخت و دید که آن شخص هم طور دیگری از آب درآمد یا

من باب مثال نمی‌داند این افرادی که این خمس را می‌گیرند، در چه مسائلی صرف می‌کنند! وقتی که اینها را می‌بیند، می‌گوید که آقا اصلاً این خمس چیزی است که اینها از خودشان درآورده‌اند! چون به هر مورد که نگاه می‌کند، می‌بیند که خلاف است و بالأخره یک مورد صحیح هم نمی‌بیند لذا کم‌کم برای او تبدل فکری پیدا می‌شود. این به دست خودش نیست، این قضیه در اینجا استضعاف فکری است، به واسطه جریانات و به واسطه شرایطی که برای او پیدا شده است ذهنش تبدل پیدا کرده است، ما نمی‌توانیم بگوییم که او در اینجا مقصر است. او تقصیر ندارد چون در آن شهری که زندگی می‌کند، می‌بیند که افراد، افراد نامناسبی هستند، با هر کسی برخورد می‌کند [می‌بیند که فرد نامناسبی است.] از آن طرف هم علم غیب ندارد که نزد افراد صالح برود، کف دستش را نخوانده است که آنجا برود! لذا نمی‌توانیم در اینجا حکم به ارتداد او کنیم.

بنابراین یک دسته از آیاتی که دال بر عدم تحقق ارتداد در افرادی که ممکن است انکار ضروری‌ای از ضروریات دین را کنند، آیاتی هستند که مربوط به

استضعاف می‌باشند.

البته در اینجا آیات دیگری هم هستند که مربوط به تعمّد، تفکر، تدبر و امثال ذلک هستند و چون دیدیم که اینها خیلی زیاد هستند، از آنها صرف نظر کردیم و دیگر بیان نمی‌کنیم. بحث ما در مورد استفاده از آیات قرآن تا به اینجا تمام شد. از جلسه بعد راجع به روایاتی که در این زمینه هستند صحبت می‌کنیم. روایاتی که ممکن است در این زمینه باشند.

عمل به تکلیف براساس یقین، ملاک ثواب و

عقاب

آنچه انسان در مقام عقاب و در مقام ثواب مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد، عمل به تکلیف براساس یقین است. و اگر انسان براساس یقین به تکلیف عمل نکند یا شک در تکلیف داشته باشد که این معلول عدم ادراک کافی احکام ضروری یا معتقدی از معتقدات اعتقادی اسلام باشد، مانند توحید، معاد، عدل، رسالت و امثال ذلک، عقابی متوجه او نخواهد بود. إن شاء الله از جلسه بعد در مورد روایاتی که راجع به این قضیه آمده‌اند بحث می‌کنیم.

مطرح کردن بحث تجرّی در ارتداد به عنوان

یکی از ادّله

قبل از اینکه وارد این بحث شویم، یکی از ادّله‌ای که می‌تواند در بحث ارتداد مورد دقت قرار بگیرد بحث تجرّی است. ببینید، آنچه آقایان در تجرّی مطرح کرده‌اند این است که آیا قبح و حسنی که بر فعل مترتب است، بر فعل بلا دخالت فاعل است یا آن قبح و حسن بر فعل به لحاظ فاعل است؟ به عبارت دیگر آن وصفی که فعل پیدا می‌کند و متصف به حسن یا متصف به قبح می‌شود و متعاقب آن جزا یا ثواب مترتب می‌گردد، وصف به حالِ نفسِ فعل است یا وصف به حال متعلّق؟ یعنی فاعل در اینجا در ترتّب قبح و حسن دخالت داشته است یا خود فعل در اینجا مورد نظر است؟ بهتر است قبل از اینکه وارد بحث تجرّی شویم و ببینیم که حسن و قبح به کدام یک از این دو تعلق می‌گیرد، راجع به خود فعل و غایت و غرض آن در اینجا صحبت کنیم.

اقسام فعل

فعل بر دو قسم است: فعل، یک موقع جنبه اجتماعی دارد و آن جنبه اجتماعی و به عبارت دیگر

نفس العمل فی الخارج مورد نظر است و بر آن حسن و قبح تعلق می‌گیرد و درواقع اختیار و ارادهٔ مختار و مکلف در ترتّب حسن و قبح دخالت ندارد، یا اینکه اختیار و ارادهٔ او در ترتّب حسن و قبح دخالت دارد.

اگر فعل جزء نوع اول باشد مانند افعالی که از فاعل صادر می‌شوند سواءً اینکه فاعل مختار باشد یا نباشد، سواءً اینکه این فاعل انسان باشد یا نباشد، مثلاً از آسمان باران می‌بارد، ابر در نزول مطر مختار نیست اما این نزول مطر موجب خیرات و برکات خواهد بود، در اینجا حسن و قبح به نفس آن فعل تعلق گرفته است و کاری به اختیار و ارادهٔ او ندارد، یا مثلاً دکتری یا مکتشفی است که ویروسی را کشف می‌کند، میکربی را کشف می‌کند، واکسنی را کشف می‌کند، ما کاری نداریم به اینکه حالا منظورش این بوده است که با این واکسن چه مسائلی پیدا شود، و چه تخیلاتی و مسائلی در ذهن او بوده است، الآن که این میکرب کشف شد موجب خیلی از مسائل و خیرات می‌شود یا الآن که این واکسن کشف شد

موجب جلوگیری از بسیاری از امراض می‌شود، حالا اینکه این واکسن را خود این شخص طبیب کشف کرده است یا اینکه حیوانی آن را کشف کرده است، این دیگر برای ما فرقی ندارد؛ در اینجا حسن و قبح به نفس‌الفعل بدون دخالت در نیت و غرض فاعل [تعلق گرفته است] ما به این نقطه و این مرحله کاری نداریم.

اگر فعلی از فاعلِ مکلف صادر شود که طرف این فاعل، عقاب و ثواب است و به عبارت دیگر طرف فاعل، خدا است و خداوند متعال فاعل را براساس تکلیف معاقب یا مثاب قرار می‌دهد، طبعاً فاعل در این فعل دخالت دارد یعنی در اینجا حسن و قبح در نیت فاعل دخیل است.

دخیل بودن اختیار و ارادهٔ مکلف در ثواب و

عقاب

مرحوم آخوند بحث تجربی را در مباحث علم و همین‌طور در جلد دوم کفایه و همین‌طور در مباحث اوامر در جلد اول کفایه بیان کرده‌اند. اگرچه در آنجا بحث را به آخر نرسانده‌اند و به عبارت دیگر مطلب را ناتمام رها کرده‌اند اما آنچه به‌نحو اجمال مستفاد

می‌شود - چون اگر ما بخواهیم دربارهٔ تجرّی بحث کنیم، به مباحث قضا و قدر، اختیار و ترتّب اختیار بر علل موجد و مسائلی که خارج از بحث است و جدا است کشیده می‌شود - من حیث المجموع و مجمل این است که در تجرّی چون بحث عقاب و ثواب هست، بنابراین اختیار و ارادهٔ مکلف در ثواب و عقاب دخیل است؛ البته اگر نگوییم که در حسن و قبح قضیه دخالت دارد و آن به ما خیلی ربط ندارد، حداقل نیّت مکلف در ترتّب ثواب و عقاب و نیّت فاعل مختار و مرید در این قضیه دخالت تام دارد، به جهت اینکه اگر ما بگوییم: **نفس العمل فی الخارج** و **نفس الفعل فی الخارج** موجب عقاب و ثواب است لازم می‌آید که پروردگار متعال ظالم باشد، چون بسیاری از مبادی فعلیه در اختیار مکلف و در اختیار فاعل نیست.

چه‌بسا فاعل می‌خواهد عملی را انجام دهد و همین‌که می‌خواهد آن عمل را انجام دهد این عمل به واسطهٔ بعضی از علل خارجی از حیطة قدرت او بیرون می‌رود و چه‌بسا ممکن است در بعضی از

موارد عملی را انجام ندهد اما به واسطه بعضی از عوامل و علل خارجی بر او تحمیل شود؛ مثل اینکه کسی بخواهد عمل حرامی را انجام دهد مثلاً خمری که در اینجا هست را بخورد، همین که می خواهد خمر را بخورد گربه ای از اینجا رد می شود و خمر در لیوان را می ریزد، در اینجا ما باید بگوییم که خداوند نه تنها او را معاقب نمی کند بلکه ثوابی هم به او می دهد به خاطر اینکه این خمر را در اینجا نخورده است. یا اینکه من باب مثال شخصی می خواهد کار ثوابی انجام دهد مثلاً می خواهد به فقیری پول دهد و همین که می خواهد به او پول دهد، آن فقیر سرش را جلو می آورد و دست او در چشم فقیر می رود، حالا باید چشمش را هم مداوا کند! حالا بگوییم که خداوند متعال نه تنها به او ثواب نمی دهد بلکه عقابش هم می کند به خاطر اینکه چشم فقیر را کور کرده است یا چشم او را اذیت کرده است! پس بسیاری از مبادی فعل در اختیار مکلف نیست بلکه مبادی خارجی است.

لذا ما در تحقق فعل در خارج - اگر در نظر شریف آقایان باشد - غیر از آن سلسله علل، تصور

مبدأ و شوق به‌سوی مبدأ و جزم به‌سوی مبدأ و بعد عزم و بعد اراده در نهایت کار و بعد انبعاث قوه در اعضاء و جوارح و مسائل دیگری را در تحقق فعل در خارج دخیل دانسته‌ایم و آن عبارت است از تهیُّو اسباب و وسایل خارجی برای تحقق فعل در خارج. اگر اسباب و وسایل در خارج نباشد، من هرچه هم اراده کنم، در خارج تحقق پیدا نمی‌کند.

بنابراین اگر قرار بر این باشد که خداوند متعال ثواب و عقاب را براساس فعل دهد، لازمه‌اش این است که به مذنب و عاصی و یا متجرّی ثواب، و به مُمْتَل و مکلفی که در مقام اتیان است عقاب دهد؛ چون ممکن است که در بعضی از موارد، انقلاب فعل در خارج شود. ما بر این اساس مسئله تجرّی را پی‌ریزی می‌کنیم.

تعریف متجرّی

متجرّی به کسی گفته می‌شود که اگرچه عمل او در خارج، - نفس‌العمل - عمل خلافی نیست اما نیّت او نیّت عصیان و ذنب و اثم است. من‌باب‌مثال به گمان و اعتقاد اینکه این مایع خمر است این را

برمی دارد تا اینکه بخورد ولی بعد متوجه می شود یا انکشاف به عمل می آید که ماء بوده است و خمر نبوده است؛ در اینجا باید بگوییم که او اصلاً گناهی نکرده است چون این شخص در خارج شرب خمر را مرتکب نشده است. اگر بخواهیم عقاب و ثواب را بر متجرّی و بر غیر متجرّی که فاعل ممثّل است و بر آن **نفس العمل فی الخارج** مترتب کنیم، لازمه اش این است که بگوییم: عقاب و ثواب بر امور غیر اختیاری مکلف مترتب است، و **هذا ظلمٌ بین!** چون ماء و شراب بودن در اختیار مکلف نیست. ممکن است که من به نیت آب بردارم و آن را بخورم و بعد معلوم شود که در خارج خمر از کار درآمده است یا به نیت خمر این را بخورم و بعد معلوم شود که آب است. اگر قرار باشد که ثواب و عقاب براساس **نفس العمل فی الخارج و نفس الفعل فی الخارج** باشد، لازمه اش این است که ثواب و عقاب بر اموری مترتب شود که غیر اختیاری مکلف است و **هذا ظلمٌ.**

مبنای مختار در بحث تجرّی

بنابراین مبنای ما در بحث تجرّی این شد که تمام

ثواب و تمام عقاب، همه براساس نیت مکلف به آن فعلی که در خارج انجام می‌گیرد تعلق پیدا می‌کند، و باین حساب یک‌دفعه در روز قیامت می‌بینید که خدا شخصی را در نار می‌برد درحالی که عمل خارجی را انجام نداده است و شخصی را در جنت می‌برد درحالی که عمل خارجی را انجام نداده است چون نیت صالح است خدا ثواب می‌دهد و چون نیت طالح است خدا عقاب می‌کند. این بحث تجرّی است.

لذا بر این اساس در بحث تجرّی به واسطه اشتباه و خطاء در موضوع، نیت تفاوت پیدا نمی‌کند و اگر اشتباه پیدا شود خطای در موضوع است؛ یعنی من باب مثال این مایع را خمر می‌پندارد درحالی که ماء است. پس در موضوع برای او خطاء پیدا شده است و به واسطه خطاء در موضوع، عقاب و ثواب از جای خودش حرکت نمی‌کند و تغییر پیدا نمی‌کند؛ اگر این طور باشد بنابراین مسئله ما در اینجا مورد پیدا می‌کند. اگر ما به واسطه خطاء در ادله، به واسطه خطای در فکر، به واسطه خطای در ترتیب قیاسات و

قضایا به نتیجه‌ای برسیم که آن نتیجه، مخالف با یک ضروری‌ای از ضروریات دین و مخالف با یک مبنای اعتقادی دین باشد، در اینجا مشمول حدیث رفع خواهیم بود.

لذا یکی از عبارات حدیث رفع «**الخطأ و النسيان**» بود.^۱ «**ما لا يعلمون**»، «**ما لا يطيقون**» و «**ما استكره عليه**» را قبلاً گفتیم. یکی از آن موارد استدلال بر عدم ارتداد در انکار ضروری‌ای از ضروریات، «**الخطأ**» در حدیث رفع است که آن خطاء یا خطای در موضوعات و یا خطای در حکم است.

من باب مثال اصلاً موضوع حجاب را این‌طور

۱. الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷، ح ۹:

«عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: **«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ؛ الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ**

و مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ و مَا لَا يَعْلَمُونَ و مَا لَا يَطِيقُونَ
و مَا أُضْطُرُّوا إِلَيْهِ و الْحَسَدُ و الطَّيْرَةُ و التَّفَكُّرُ
فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةِ».»

نبیند و طبق ادله اصلاً بگوید: «در حجاب اگر حالا موی او هم پیدا باشد اشکال ندارد»، این خطای در موضوع است. یا اینکه خطای در حکم باشد مثلاً می‌گوید که حجاب این است و موضوع حجاب این است، اما حکم حجاب برای الآن نیست بلکه برای مورد دیگر است. یا من باب مثال بگوید: این خمر نیست یا اینکه بگوید: اگر هم خمر است، الآن دیگر این خمر حرام نیست، الآن دیگر حکم شرب خمر عوض شده است و تغییر پیدا کرده است.

هر کدام از این دو مورد باشد، چه خطای در موضوع و چه خطای در حکم، مشمول حدیث رفع خواهد بود به همان بیانی که ما در بحث تجرّی آن را مطرح کردیم.

پس بحث تجرّی می‌شود مقدمه برای استفاده خطاء در استدلال بر عدم تحقق ارتداد نسبت به افرادی که قائل به حکم یا موضوعی مخالف با ضروری‌ای از ضروریات دین باشند، چون ملاک حسن و قبح، حسن و قبح فاعلی است، حسن و قبح فعلی نیست و در مورد خطاء، استناد خطاء به فاعل

موجب رفع حرج از فاعل خواهد بود. این هم بحث
این جلسه، إن شاء الله تا بعد.

البته مطالبی که خدمتان عرض می‌کنم همه اینها
شرح دارند و حالا إن شاء الله شما در دسته‌بندی و
امثال‌ذلک، خودتان هم راجع به اینها بیشتر تأمل
داشته باشید. ما خیلی مجمل که صرف همان
احتجاج به این قضیه [باشد اینها را بیان می‌کنیم اما
مفصلش دیگر به عهده رفقا باشد].

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد